

## The American Administration's Approach to the Right to Self-Determination and Transition to Democracy in Tunisia and Bahrain(2010-2011)

**Reza Dehbanipour** *Corresponding Author*, Assistant Professor of political science at Yasouj University, Yasouj, Iran. E-mail: rezadehbanipoor\_20@yahoo.com

**Ahmed Etemad** Assistant Professor, Department of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: Ahmad.etemad1358@pnu.ac.ir

**Jaber Qasemi** Assistant Professor, Department of Law, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: Drjghasemi2022@pnu.ac.ir

### Article Info

**Article Type:**  
**Research Article**

### Keywords:

Right to Self-Determination,  
Democracy,  
Foreign Policy,  
USA,  
Tunisia and Bahrain.

### ABSTRACT

Studies on the relationship of American foreign policy to human rights and the democratic developments of nations show contradictory evidence. In this context, many literature promote the idea that the American government is a supporter of human rights and democracy. Political developments in the Middle East in the 2010s have been a good and difficult field to test this relationship to know what the US government's approach to the right to self determination and transition to democracy in political developments in Tunisia and Bahrain in the 2010s was like The results of the study show that the behavior of the US government in this field is not the same and based on democratic values, but is placed in a specific spectrum according to the level of interests of the US government: where the relationship of the US government with the ruling political system is good, the behavior of the US government varies with the level of its interests and the depth of the revolution. As American policy in the process of revolution in Tunisia was ambiguous and ambiguous, as soon as the defeat of the established political system emerged, the song of support for democratic values was played. It should be noted that recent research has used descriptive - analytical methods and library collection methods.

**Cite this Article:** Dehbanipour, R., Etemad, A Ghasemi, J., &. (2024). The American Administration's Approach to the Right to Self-Determination and Transition to Democracy in Tunisia and Bahrain(2010-2011). *International Relations Researches*, 14(2), 151-176. doi: doi: 10.22034/irr.2024.473368.2583.



© **Author(s)**

**Publisher:** Iranian Association of International Studies

**DOI:** doi: 10.22034/irr.2024.473368.2583.



## رویکرد دولت ایالات متحده به حق تعیین سرنوشت و گذار به دموکراسی در تونس و

بحرین (۲۰۱۰-۲۰۱۱)

رضا دهبانی پور نویسنده مسئول، استادیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

رایانامه: rezadehbanipoor\_20@yahoo.com

احمد اعتماد استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: Ahmad.etemad1358@pnu.ac.ir

جابر قاسمی استادیار گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: Drjghasemi2022@pnu.ac.ir

در باره مقاله	چکیده
<b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی	مطالعات پیرامون رابطه سیاست خارجی آمریکا با حقوق بشر و تحولات دموکراتیک ملت‌ها بیانگر شواهد ضد و نقیض است. در این زمینه، ادبیات زیادی این ایده را ترویج می‌دهند که دولت آمریکا حامی حقوق بشر و دموکراسی است. تحولات سیاسی در خاورمیانه در دهه ۲۰۱۰ زمینه مناسب و سختی برای آزمون این رابطه بوده است تا بدانیم رویکرد دولت ایالات متحده آمریکا نسبت به حق تعیین سرنوشت و گذار به دموکراسی در تحولات سیاسی در دو کشور تونس و بحرین در دهه ۲۰۱۰ میلادی چگونه بوده است؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد که رفتارهای دولت آمریکا در این زمینه یکسان و مبتنی بر ارزشهای دموکراتیک نبوده است بلکه با توجه به میزان منافع دولت آمریکا در طیف بندی خاصی قرار می‌گیرد: در جایی که رابطه دولت آمریکا با نظام سیاسی حاکم حسنه است رفتار دولت آمریکا با میزان منافع خود و عمق انقلاب متغیر است. چنانکه سیاست آمریکا در فرایند انقلاب در تونس مبهم و دوپهلوی بود به محض اینکه شکست نظام سیاسی مستقر پدیدار شد آهنگ حمایت از ارزش‌های دموکراتیک نواخته شد. لازم به ذکر است پژوهش اخیر از روش توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع آوری کتابخانه‌ای استفاده کرده است.
<b>کلیدواژه‌ها:</b> حق تعیین سرنوشت، دموکراسی، سیاست خارجی، ایالات متحده، تونس و بحرین	
<b>تاریخچه مقاله</b> تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۳۱	

**استناد به این مقاله:** دهبانی پور، رضا، اعتماد، احمد. & قاسمی، جابر، (۱۴۰۳). رویکرد دولت ایالات متحده به حق تعیین سرنوشت و گذار

به دموکراسی در تونس و بحرین (۲۰۱۰-۲۰۱۱). پژوهش‌های روابط بین الملل، ۱۴(۲)، ۱۵۱-۱۷۶

doi: 10.22034/irr.2024.473368.2583.

© نویسنده(گان)

ناشر: انجمن ایرانی روابط بین الملل



وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در کشورهای اقتدارگرای خاورمیانه و شمال آفریقا در دهه ۲۰۱۰ در زمینه‌های مختلفی مساله آمیز بوده است: برخی مدعی بودند خاورمیانه و به ویژه دولت‌های عرب آن، در مورد مسائلی چون مقاومت در برابر ایجاد فضای سیاسی، احترام به حقوق بشر و اقدامات دموکراتیک رسمی «منطقه استثنایی» است. بدین معنی که در این منطقه شرایط و عواملی که سبب پیدایش دموکراسی می‌شوند مؤثر نیستند. در همین راستا عده‌ای نیز بر این برنهاد که دولت در منطقه خاورمیانه با ثبات و قوی است اصرار داشتند، باوری که با سقوط دومینوار دولت‌ها به چالش کشیده شد. یکی دیگر از برنهادهایی که نقض شد این انگاره به ارث رسیده از جهان دوقطبی و جنگ سرد است که دولت‌های جهان سرمایه داری موافق و حامی جنبش‌های دموکراتیک هستند. بدین ترتیب که در دوره جنگ سرد، در قالب ادبیات نظری گذار به دموکراسی به کرات ادعا شده است که در جنگ جهانی دوم، ارتش آمریکا به هر جا که قدم می‌گذاشت دموکراسی را نیز با خود می‌برد و از طرف دیگر هر جا که ارتش شوروی قدم می‌گذاشت، در پی آن کمونیسم پدیدار می‌گشت. از این حیث می‌توان گفت که صعود و نزول دموکراسی در مقیاس جهانی تابعی از ظهور و افول مقتدرترین دولت‌های دموکراتیک بوده است. در دوره بعد از جنگ سرد، شواهد نشان می‌دهد که سیاست دولت آمریکا نسبت به مسله دموکراسی تغییر کرده است. چنانکه گفته می‌شود دموکراسی‌های غربی، در حالی که با رژیم‌های غیردموکراتیک سایر نقاط جهان به سختی برخورد می‌کنند، از ترس اسلام‌گرایی چشم خود را بر حکومت‌های اقتدارگرا و غیر مشروع جهان عرب بسته و با آن‌ها مدارا می‌کنند. البته برخی باور دارند که موضع‌گیری دولت آمریکا در حمایت از اقتدارگرایی تا حقوق دموکراتیک ملت‌ها ناشی از ترس از اسلام‌گرایی نیست بلکه این فاکتور منافع است که تعیین می‌کند دولت آمریکا با موضوع حقوق بشر در یک کشور واقع در منطقه خاورمیانه چگونه برخورد کند؟

حال باید دید که در تحولات سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا در دهه ۲۰۱۰، رویکرد دولت آمریکا به عنوان رهبر جهان سرمایه داری در قبال جنبش دموکراسی خواهانه مردم در تحقق حق تعیین سرنوشت چه بوده است؟ آیا رویکرد دولت آمریکا در همه کشورها نسبت به موضوع تقابل با دولتهای اقتدارگرا و حمایت از دموکراسی مشابه و یکسان بوده است؟ این پژوهش بنا دارد با روش توصیفی - تحلیلی به مطالعه رویکرد دولت آمریکا به حق تعیین سرنوشت در دو کشور تونس و بحرین پردازد. انتخاب این دو کشور نیز از دو جهت بعمل آمده است: یکی اینکه فرایند حق تعیین سرنوشت در این دو کشور علی



رغم ویژگی‌های مشترک، دو نتیجه متفاوت؛ موفقیت و شکست داشته است. دوم میزان منافع و قربابت دولت آمریکا در این دو کشور متفاوت بوده است.

#### ۱. پیشینه تحقیق

در رابطه با رویکرد سیاست خارجی دولت آمریکا نسبت به مسائل داخلی کشورها از جمله انقلابهای مردمی، حقوق بشر و دموکراسی ملتها پژوهش‌هایی انجام گرفته است. هدایتی شهیدانی و مناف زاده در پژوهشی تحت عنوان «تناقض نمای سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات بحرین و سوریه» نشان دادند که سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات بحرین و سوریه متناقض بوده است. ایندو در چارچوب نظریه مسئولیت به حمایت معتقدند که ایالات متحده آمریکا در حالی که سیاست خود را در جریان تحولات بحرین به دلیل رابطه امنیتی طولانی مدت با این کشور بر پایه اصل حاکمیت، حفظ وضع موجود و دفاع از اصالت وجود حکومت آل خلیفه بنا نهاده است، در سوریه پیگیر سیاست مداخله جویانه، حقوق بشری و مبارزه با تروریسم بوده است. در تحلیلی عمیق‌تر شهروز ابراهیمی و دیگران (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی واکنش‌های آمریکا و عربستان به خیزش مردمی در بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)» دلایل سکوت آمریکا در خیزش بحرین و مداخله نظامی عربستان در بحرین را برشمردند. اهمیت منطقه خلیج فارس و بطور ویژه بحرین برای آمریکا و تلاش آن کشور برای کنترل جریان‌های انرژی در این منطقه استراتژیک با هدف تسلط هژمونیک خود و تعارض با جمهوری اسلامی ایران را علت سکوت و رفتار محتاطانه آمریکا در قبال خیزش مردمی بحرین می‌دانند.

کنت کاتزمن (۲۰۱۲) در کتاب خود تحت عنوان «بحرین: اصلاحات، امنیت و سیاست‌های آمریکا» روابط دولت آمریکا و بحرین را درهم تنیده می‌داند. وی در ادامه، موقعیت استراتژیک بحرین در منطقه را تبیین و به اهمیت پایگاه پنجم نیروی دریایی آمریکا در راستای امنیت خلیج فارس اشاره می‌کند. چنانکه دلیل حمایت آمریکا از خاندان آل خلیفه را جلوگیری از قدرت یابی شیعیان مورد حمایت ایران می‌داند. نویسنده در ادامه به حمایت بحرین از استراتژی آمریکا برای محدود کردن قدرت هسته‌ای ایران اشاره و معتقد است که آمریکا کمک‌های اقتصادی و نظامی زیادی به بحرین ارائه داده است.

در باره نقش عامل خارجی در قبال انقلاب مردم تونس، حسن احمدیان (۱۳۹۰) در پژوهشی تحت عنوان «انقلاب تونس، زمینه‌ها و پیامدها» ضمن پرداختن به شرایط وقوع انقلاب در تونس مدعی است موضع فرانسه به عنوان کشور غربی نزدیک به نظام بن علی تا روزها پس از انقلاب تونس مشخص نبود. موضع آمریکا روشن‌تر از فرانسه بود. واشنگتن از دو هفته پیش از انقلاب فرانسه انتقادات خود را علیه نظام



بن علی گسترش داد. هرچند تا زمان سقوط دیکتاتور تونس، ایالات متحده به وضوح جانب معترضان را نگرفت. در عین حال منتقد بن علی بود و با سقوط وی از انتخاب مردم تونس استقبال کرد. آمریکا منافع مستقیم چندانی در تونس نداشت ولی از به قدرت رسیدن اسلام گرایان تونس نگران بود. غلامرضا کریمی و جلال ترکاشوند (۱۳۹۴) در کار پژوهشی دیگری تحت عنوان «سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱» با ارائه چارچوب نظری عمل گرای، معتقدند در پرتو تحولات عربی سال ۲۰۱۱ نظم امنیتی هژمون محور در منطقه خاورمیانه بر پایه قدرت هوشمند و دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا به نظم مبتنی بر عمل گرایی تغییر یافته است. لذا با توجه به این تحولات، آمریکا باید سیاست مداخله جویانه خود را تغییر دهد و به خواست و اراده مردم منطقه احترام گذارد. «اما آیا در واقعیت نحوه مواجهه دولت آمریکا با حق تعیین سرنوشت مردم و دموکراسی خواهی آنها تمکین از خواست و سرنوشت مردم بوده است؟ آیا می‌توان سیاست یکدست و برابری از دولت آمریکا در قبال انقلاب مردم سراغ گرفت؟ به نظر می‌رسد که دولت آمریکا از آغاز انقلاب دهه ۲۰۱۰ تاکنون سیاست یکدست و روشنی نداشته و این وضعیت مستلزم پژوهش است.

## ۲. روش تحقیق

در این پژوهش از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. تحقیق توصیفی (غیرآزمایشی) شامل مجموعه روش‌هایی است که هدف آنها توصیف شرایط یا پدیده‌های مورد بررسی است. تحقیق توصیفی یک روش تحقیق علمی است که بدون دخالت پژوهشگر در متغیرها صورت می‌گیرد. در تحقیق توصیفی - تحلیلی، پژوهشگر علاوه بر تصویرسازی آنچه هست به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. پژوهشگر برای تبیین و توجیه دلایل، نیاز به تکیه گاه استدلالی محکمی دارد. این تکیه گاه از طریق جستجو در ادبیات و مباحث نظری تحقیق و تدوین گزاره‌ها و قضایای کلی موجود درباره آن فراهم می‌شود. در این میان، برای تحقق روش توصیفی - تحلیلی پژوهش، تلاش شده تا با بهره‌گیری از روش مطالعه کتابخانه‌ای و استفاده از اسناد و مدارک علمی - پژوهشی، مقالات، کتب مرجع و منابع خارجی نسبت به گردآوری داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز اقدام شود.



### ۳. مبانی نظری

برای پاسخ به این مسأله که رویکرد دولت آمریکا در قبال بحث حقوق بشر در زمان و شرایط جنبش انقلابی دهه ۲۰۱۰ در دو کشور تونس و بحرین چه بوده است؟ لازم است علاوه بر تعریف چند مفهوم مانند حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت به مبانی نظری رئالیستی وارد شد تا روشن شود که رویکرد دولت متحده آمریکا بر چه مبنایی اتخاذ شده است و این رویکرد در کشورهای مورد پژوهش چگونه بکار گرفته شده است؟

#### ۳-۱. حقوق بشر

حقوق بشر از جمله قواعد طبیعی است که در چهارچوب اصول کلی، حقوق ذاتی تلقی می‌شود و در نتیجه اصولی قهری ولایتیغیر، عام و فراگیر است که مشمول مرور زمان نمی‌شود و لازمه حیات فردی و اجتماعی است و در واقع اراده حاکمان بر آن تأثیری ندارد (مولایی، ۱۳۷۹: ۱۲۴). حقوق بشر، حقوقی هستند که هرکس به این دلیل که انسان است از آنها برخوردار است. با وجود این، برخی حقوقدانان معتقدند کارآمدی این حقوق اخلاقی و ارزشی که بر کرامت ذاتی بشر مبتنی است در قانونمند کردن آنها در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی است. لذا حقوق بشر عبارت است از «مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه که افراد، به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با افراد دیگر جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم، از آن برخوردار هستند» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۲). این حقوق بر پایه اصولی همانند حیثیت و کرامت انسانی، برابری، برادری، آزادی و عدالت بنا گذاشته شده‌اند که بشر بتواند از زندگی شایسته برخوردار شود. مجموعه این تعاریف از حقوق بشر همه با منظور و مقصود «ایجاد و ارتقای شرایطی از زندگی است که به انسان به عنوان اشرف مخلوقات جامعه بشری و جانشین مطلق و ازلی امکان می‌دهد تا بدون مانع بتواند قابلیت‌ها و استعدادهای خود را متجلی سازد» (سازمند، ۱۳۸۴: ۶۵).

#### ۳-۲. حق تعیین سرنوشت

یکی از موازین اساسی حقوق بشر، حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق تا جایی است که آن را پایه و اساس همه حقوق بشر می‌دانند و دستیابی به حقوق دیگر بشر در گرو تحقق این حق است. در تعریف حق تعیین سرنوشت گفته می‌شود حق تعیین سرنوشت «حق همه مردم و ملت‌ها برای تعیین آزادانه وضعیت سیاسی خود و پی‌گیری آزادانه وضعیت توسعه اقتصادی، اجتماعی



و فرهنگی خود است» (اصغری و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۰۱). به موجب این حق، افراد و ملت‌ها، سرنوشت خود را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تعیین می‌کنند. مفهوم حق تعیین سرنوشت مردم، بر این فرض استوار است که مردم خودشان از دارندگان حقوق اعطاء شده به خود هستند، از این نظر حق تعیین سرنوشت بر این فرض مبتنی است که «حق تعیین سرنوشت ماهیتی فردگرایانه دارد و حتی حق تعیین سرنوشت جمعی در نهایت به حق‌های فردی فروکاسته می‌شود، حق‌های جمعی در حقیقت حاصل جمع حق‌های فردی است و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در نهایت چیزی جز حاصل جمع حق تعیین سرنوشت افراد نیست» (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

برخی برای اثبات حقانیت حق تعیین سرنوشت، رخداد صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ و شروع عصر دولت ملت و دولت مدرن را نقطه آغاز می‌دانند، هر چند رسمی‌ترین متنی که این حق را بیان می‌کند منشور ملل متحد بعد از جنگ دوم جهانی است. همچنین در بند «۳» ماده «۲۱» اعلامیه جهانی حقوق بشر بدین ترتیب آمده است که «اساس و منشاء حکومت اراده مردم است. این اراده باید با انتخاباتی ابراز شود که با صداقت و به صورت ادواری انجام شود. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام شود که آزادی را تأمین کند» (لوین، ۱۳۷۷: ۳۴).

بعد از منشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر که اسناد الزام آوری به لحاظ حقوق بین الملل نبودند، میثاق‌های حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند و حق تعیین سرنوشت با به اجرا درآمدن این میثاق جنبه حقوقی الزام آوری به خود گرفت. در این اسناد حق تعیین سرنوشت به عنوان حقی جهانشمول شناسایی شد و دولت‌های عضو متعهد شدند در اعمال این حق تعهداتی را به عهده بگیرند و به آن جنبه اجرایی بدهند. به عبارتی دیگر، این حق به ویژه از زمان تدوین میثاق، به عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چهارچوب آن زندگی می‌کنند، تعریف شده است (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۱).

بر مبنای سند نهایی هلسینکی «منظور از اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم این است که «همه مردم»، «همیشه» حق دارند در آزادی کامل، هر وقت و به هر نحوی که مایل باشند وضعیت سیاسی داخلی و خارجی‌شان را بدون مداخله خارجی تعیین و به هر نحوی که مایلند توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال کنند. بنابراین، حق تعیین سرنوشت یعنی حق مردم برای انتخاب و تعیین شکل سازمان سیاسی که مردم می‌خواهند در چهارچوب آن زندگی و با آن با مردم دیگر ارتباط برقرار کنند (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۵). اگرچه برخی صاحب نظران حقوق بین الملل، حق تعیین سرنوشت را در زمره



قواعد آمره می‌دانند که تخطی و تجاوز از آن، مسئولیت بین المللی دولت‌ها را به دنبال دارد، دیوان بین المللی دادگستری در آرای گوناگونی از جمله در رأی مشورتی «۲۰۰۴» خود درباره موضوع دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطین این حق را از جمله تعهدات عام الشمول قلمداد کرد. به عبارتی دیوان اعلام کرد که حق تعیین سرنوشت از الزام آوری قواعد آمره برخوردار نیست، ولی از جمله اصول اساسی حقوق بین الملل است که همه دولت‌ها برای تعیین رعایت آن در برابر کل جامعه بین المللی متعهد هستند. بنابراین درباره حق تعیین سرنوشت همین قدر باید گفت که «حق تعیین سرنوشت حقی است بنیادین که بدون آن حقوق دیگر نمی‌توانند به طور کامل محقق شوند. تعیین سرنوشت فقط یک اصل نیست، بلکه مهمترین حق در میان حقوق بشر است و پیش شرطی است برای اعمال همه حقوق و آزادی‌های فردی.» (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: صص ۱۰۸-۱۰۱). از جنبه خارجی، حق تعیین سرنوشت، حقی است که به موجب آن تمام ملت‌ها حق دارند آزادانه سرنوشت سیاسی و جایگاه خود را در جامعه بین المللی تعیین کنند. در حقوق بین الملل، حق تعیین سرنوشت اساساً در چارچوب حق رهایی از «استعمار» و سرکوب خارجی به رسمیت شناخته شده است. جنبه داخلی شامل «حق مردم در انتخابات»، «حفظ حقوق اقلیت‌ها»، «حق تعیین سرنوشت اقتصادی»، «حق ملی کردن» و ... است (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). در این جنبه، تمام ملت‌ها حق دستیابی به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را بدون مداخله خارجی دارند و هر شهروندی حق مشارکت در امور عمومی را دارد و دولت نیز باید مردم را بدون تبعیض براساس رنگ، نژاد، اصل و طبقه اجتماعی و ... نمایندگی کند. حق مشارکت سیاسی، آزادی بیان، حق حیات و آزادی مذهب و اعتقادات از مهم‌ترین جلوه‌ها و مظاهر حق تعیین سرنوشت هستند. این حقوق ذیل میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در اسناد بین المللی آمده است.

### ۳-۳. رابطه حق تعیین سرنوشت و دموکراسی

درباره رابطه حق تعیین سرنوشت و دموکراسی می‌توان به اعلامیه جهانی وین (۱۹۹۳) مراجعه کرد. این اعلامیه با اشاره به اینکه حمایت و ترویج حقوق بشر اولین مسئولیت حکومت‌هاست، دموکراسی را به عنوان قسمتی از حقوق بشر به رسمیت شناخت و در نتیجه موجب تقویت جریان گسترش دموکراسی و حکومت قانون شد (امیدی، ۱۳۸۵: ۲۲۵). البته درباره اینکه آیا حق تعیین سرنوشت شامل حق داشتن یک حکومت دموکراتیک هم است یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد. چنانکه دکترین حقوقی اثبات‌گرا با دیده تردید به دموکراسی به عنوان حقی بین المللی می‌نگرد و در نتیجه وجود آن را در میان هنجارها و استانداردهای بین المللی انکار نموده، استدلال می‌نماید که وجود حق مبهم مشارکت سیاسی در اسناد



حقوق بشری، قابلیت تفسیر در قالب حق دموکراسی ندارد؛ در حالی که رویکرد جدید حقوق بین الملل آن را مشتمل بر حق برخورداری از حکومت دموکراتیک می‌داند (قاسمی و مویدیان، ۱۳۹۹: ۲۱۹). در این پژوهش، از رویکرد دوم تبعیت می‌شود در این رویکرد، دموکراسی و حقوق بشر به شدت به یکدیگر مرتبط‌اند و ارتباط میان دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی، نه یک ارتباط عارضی بلکه یک ارتباط ذاتی، و حقوق مدنی و سیاسی از اجزای ضروری دموکراسی است. بدون آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش، آزادی اندیشه و ... مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوعات سیاست‌گذاری اظهار نظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد ... تضمین و تقویت می‌شوند. از آنجا که حقوق مدنی و سیاسی جزء ذات دموکراسی است، امکان پیشرفت موثرتر فرایند دموکراتیک شدن نه از طریق مبارزه برای خود دموکراسی، بلکه از راه مبارزه برای حقوق اساسی بشر به وجود می‌آید (Panizza, 1995: 171). نسبت میان دموکراسی و تعیین سرنوشت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی، ذاتی و لاینفک نیست و دموکراسی نه به عنوان دموکراسی سیاسی، بلکه به عنوان دموکراسی اجتماعی و اقتصادی و دموکراسی کثرت‌گرا به شمار می‌آید یعنی دموکراسی جلوه کامل حق تعیین سرنوشت مردم به مفهوم کنونی در حقوق بین الملل است.

### ۳-۴. نظریه واقع‌گرایی در رابطه سیاست خارجی با دموکراسی

رویکرد دولت آمریکا در قبال انقلاب‌های مردم یا حق تعیین سرنوشت در قالب تحلیل سیاست خارجی و نگاه آن دولت به مساله دموکراسی در دیگر کشورها قابل بررسی است. در این زمینه، یعنی رابطه سیاست خارجی و دموکراسی رویکردهای مختلفی وجود دارد: یکی از رویکردهای مهم و حاکم در این زمینه، رویکرد واقع‌گرایی است. واقع‌گرایی یا رئالیسم به معنای اصالت بخشیدن به جهان خارج است یعنی اصالت بخشیدن به قوانین طبیعی و دور ماندن از صرف تخیلات. رئالیسم از رئال که به معنای واقعیت است، گرفته شده و به معنای اصالت واقعیت است. این یعنی اصل بودن آن واقعیتی است که در جهان وجود دارد و ما حس می‌کنیم. براساس دیدگاه واقع‌گرایان، واقعیت‌ها مستقل از وجود انسان هستند و انسان باید آنها را کشف کند. انسان با روش‌های علمی می‌تواند واقعیت‌ها را اکتشاف کند و واقعیت‌زائیده ذهن انسان نیست. قبل از بررسی نظریه پژوهش، واقع‌گرایی، لازم است به مختصات نظریه مقابل یا رقیب، نظریه ایده‌آلیستی اشاره شود. در رابطه با سیاست خارجی ایده‌آلیستی و نگاه آن به مساله دموکراسی می‌توان به نظریه ساموئل هانتینگتون مراجعه کرد. هانتینگتون در برشمردن عوامل برانگیزندهٔ موج سوم دموکراسی سازی دو عامل فراملی را در نظر می‌گیرد: «تغییر در سیاست بازیگران



خارجی» و «اثر نمونه‌ای گذارهای پیش‌تر انجام شده در برانگیختن روند دموکراسی سازی در کشورهای دیگر». به باور وی، این‌ها در روند دموکراسی سازی در هر کشور تأثیر عامل فراملی را مشخص می‌کنند: بازیگران خارجی قدرت‌های بزرگ جهانی‌اند که حمایتشان از اقتدارگرایی یا دموکراسی در سطح جهان روند دموکراسی سازی را در یک کشور یا با موانعی مواجه می‌کند یا به پیش می‌راند. سرایت الگوهای گذار موفق در برخی از کشورها به کشورهایی با وضعیت‌های ساختاری و تاریخی مشابه چه بسا برانگیزنده و پیش‌روند دموکراسی سازی در این کشورها باشد (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۲۳۹). در تحلیل سیاسی هانتینگتون «آمریکایی‌ها اشتیاق ویژه‌ای به توسعهٔ اوضاع و احوال جهانی مناسب برای دموکراسی دارند.» همچنانکه «در موج سوم، حکومت آمریکا شیوه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی را برای ترغیب دموکراسی سازی در دیگر کشورها به کار برد» و البته این هم نمونه‌اش که در شیلی فشار متداوم ایالات متحده کمک کرد تا در ۱۹۸۸ رفراندوم آزاد و راستینی در خصوص رژیم پینوشه ممکن شود تا وی مدعی شود: «در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آمریکا حامی اصلی دموکراسی سازی بود» (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۲۳۹). هانتینگتون خاطر نشان می‌سازد این نقش مؤثر دموکراسی «هم معلول تلاش مستقیم دولت آمریکا برای تغییر جریان‌های سیاسی در جوامع دیگر بوده است و هم از تلاش غیرمستقیم آن برای ایجاد یک الگوی موفق و نیرومند نشأت گرفته است» (سو، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۵). وی با ارائه یک نسخه یکدست از سیاست اخلاقی دولت آمریکا مدعی است که هر جا نگرانی در زمینه دموکراسی وجود داشته است دولت آمریکا نیز حامی نیروهای دموکراسی خواه بوده است.

در مقابل تحلیل ایده آلیستی هانتینگتون می‌توان به رویکرد واقع‌گرایانه روشمایلر و همکاران از رابطه سیاست خارجی با دموکراسی پرداخت. دیتریش روشمایلر، اولین استفنز و جان استفنز در کتاب «توسعهٔ سرمایه‌سالار و دموکراسی» (۱۹۹۲) درباره مناسبات قدرت فراملی می‌نویسند «بدیهی است که مناسبات قدرت در مرزهای از نظر سیاسی تعیین شدهٔ جوامع متوقف نمی‌شود. دولت‌ها در ورای مرزهایشان در تعامل با دیگر مراکز قدرت قرار می‌گیرند. در حقیقت آنها بخش زیادی از خودمختاری‌شان را در ارتباط با جوامع خود از درگیر شدن با مناسبات خارجی اخذ می‌کنند. به علاوه، مناسبات و سازمانهای اقتصادی، هرچه افزون‌تر، از مرزهای ملی فراتر می‌روند» (Rueschemeyer, 1992: 6-7). اینان معتقدند ساختار روابط فراملی تأثیرات منفی یا مثبت بر روند دموکراسی سازی دارد. جنگ خارجی ممکن است تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۲۶۴). روشمایلر و همکاران متأثر از نظریه وابستگی



کارودوزو و فالتو و نیز آرای ثربورن، وابستگی را مهم‌ترین عاملی می‌دانند که تأثیر منفی بر روند دموکراسی سازی دارد. بدین معنی که نه فقط وابستگی اقتصادی بلکه وابستگی‌های ژئوپلیتیکی را در نظر دارند که موجب می‌شود کشورهای مرکز در سیاست‌های داخلی بسیاری از کشورهای پیرامونی با حمایت از دستگاه سرکوبی گر داخلی‌شان مستقیماً دخالت کنند و از این طریق، توازن قدرت بین دستگاه دولت و جامعه مدنی را در مسیر دموکراسی سازی برهم بزنند (Rueschemeyer, 1992: 9). مثبت روابط قدرت در سطح بین‌المللی مدعی است که «رقابت و وابستگی متقابل اقتصادی (به جای وابستگی) تأثیر مهمی بر الگوهای دموکراسی سازی داشته است. هر چند نمی‌شود گفت این وابستگی متقابل به دموکراسی سازی کمک یا از آن جلوگیری کرده است» (Rueschemeyer, 1992: 278). در این نظریه میان مواضع سیاست خارجی یک ابرقدرت با دموکراسی نوعی رابطه واقع‌گرایانه وجود دارد. بدین معنی که موضع ابرقدرت موضعی اخلاقی و مسئولیت‌پذیر در قبال سرنوشت دموکراسی جهانی یا یک ملت نیست بلکه همه چیز بستگی به منافع و موقعیت دولت ابرقدرت دارد. اگر در یک کشور که وابستگی اقتصادی و حتی ژئوپلیتیکی به یک ابرقدرت دارد مردم بخواهند به تعیین حق سرنوشت خود پردازند میان دولت وابسته و آن قدرت بزرگ تباری بوجود می‌آید تا همه معادلات قدرت برای دستیابی به دموکراسی یا انقلاب مخدوش شود.

#### ۴. روابط دولت و جامعه در تونس

کشور تونس با جمعیت حدود ۱۲۴۵۸۰۰۰ نفر، و مساحت حدود ۱۶۳۰۰۰ کیلومتر مربع در شمال آفریقا قرار دارد و با کشورهای لیبی و الجزایر هم مرز است. نزدیکی جغرافیایی این کشور به قاره اروپا باعث شده بود تا در آن کشور فرهنگ سیاسی پدید آید که به جای طرد جهان توسعه یافته در پی جذب آن بود (ترابی و عزیزاده، ۱۴۰۲: ۸۵). البته همین فاکتور نزدیکی سبب شد که کشورهایی اروپایی امثال فرانسه این کشور را تحت قیمومیت خود داشته باشند نفوذی رسمی که در سال ۱۹۵۶ م. پایان یافت و تونس از قیمومت فرانسه خارج شد و به استقلال رسید. حبیب بورقیبه نخستین رئیس‌جمهور تونس پس از استقلال بود که تا سال ۱۹۸۷ قدرت را در اختیار داشت. بورقیبه یک ملی‌گرای سکولار بود که نوسازی اقتصادی و اجتماعی را در اولویت کار خود قرار داد. زین‌العابدین بن علی که با کودتا علیه بورقیبه به عنوان دومین رئیس‌جمهور تونس به قدرت رسید، سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی بورقیبه را ادامه داد اما فضای سیاسی تونس در دوره بن علی به سمت یک دولت پلیسی حرکت کرد. بن علی اگرچه در آغاز حکومت خود تحقق دو هدف مهم یعنی آشتی ملی و دموکراسی سازی را اولویت خود



اعلام نمود اما این اهداف در عمل با توجه به گرایش او به سمت اقتدارگرایی و انحصار سیاسی جنبه اجرایی پیدا نکرد و بحران مشروعیت و مقبولیت به ویژگی مهم حکومت بن علی تبدیل شد. در تونس رئیس جمهور که رئیس حکومت است با رأی مردم برای دوره‌ای پنج ساله انتخاب می‌شود و محدودیتی برای انتخاب مجددش وجود ندارد. نخست وزیر، رئیس دولت و کابینه است که رئیس جمهور او را تعیین می‌نماید. ظاهر قضیه این بود که قانون اساسی نظام تفکیک قوا را پذیرفته است اما در عمل انحصار قدرت وجود داشته و تمام قدرت در اختیار رئیس جمهور بود. نظام قضایی فاقد هر نوع استقلالی بود و رژیم بن علی کنترل وسیعی بر شورای قضاوت و انتخاب اعضای آن که وظیفه انتخاب قضات را بر عهده داشت اعمال می‌نمود (دهبانی پور، ۱۳۹۸: ۲۰۵).

اگرچه انتخابات در تونس به طور منظم برگزار می‌شد اما نظام انتخاباتی تحت کنترل حکومت و حزب حاکم قرار داشت. انتخابات برای رژیم بن علی یک استراتژی در راستای تحکیم قدرت بود نه یک رقابت عادلانه دموکراتیک. با اینکه از سال ۱۹۹۴ به بعد، تعداد محدودی از احزاب قانونی اجازه شرکت در انتخابات را بدست آوردند، اما آنها تنها می‌توانستند سهم اندکی از کرسی‌های پارلمان را بدست آورند و تنها حزب حاکم تونس قادر بود که اکثریت کرسی‌ها را بدست آورد. در پروسه قانونگذاری تونس نیز احزاب مخالف تاثیری نداشتند بلکه این حزب حاکم بود که قدرت کافی برای تعقیب اهدافش داشت و بر دستور کار رژیم تاثیرگذار بود. در واقع پارلمان در عمل تنها تصدیق کننده تصمیمات رئیس جمهور بود. بن علی و رژیم وی در عمل نشان دادند که برای حق مشارکت سیاسی مردم ارج و اهمیت قائل نبودند. بن علی در آغاز قدرت خود تلاش کرد با انجام اصلاحات، تونس را به سمت تکثرگرایی هدایت کند. اما با گذشت زمان نظام تک حزبی و تمامیت خواهی بر ساخت سیاسی جامعه تونس سایه افکند، به گونه‌ای که در اواخر دوران بن علی این کشور رنگ تکثر سیاسی به خود نداشت (طالبی، ۱۳۹۱: ۳). مردم در دوره ریاست جمهوری بن علی در تونس در تعیین سرنوشت خود در عمل دخالتی نداشتند چرا که این دولت با گذشت زمان به شکل سیستماتیک هر نوع مخالفت سیاسی را سرکوب و برای مخالفین خود، حق حیات را جایز نمی‌دانست. در طول دوران قدرت ۲۳ ساله بن علی فعالان حقوق بشر، روزنامه نگاران و مخالفان، تحت نظارت، آزار و اذیت و حبس‌های دائمی بودند. شکنجه جسمی و روانی در نیروهای مسلح تونس موضوعی سیستماتیک بود. چنانکه احزاب مخالف از جمله حزب اسلام گرای النهضه سرکوب و متلاشی شدند یا اعضای آن به ارتباط با جنبش‌های خشن اسلام گرا متهم شده و به خارج از تونس تبعید شدند (دهبانی پور، ۱۳۹۸: ۲۰۰-۲۱۲). آزادی اجتماعات وجود نداشت



و مردم امیدی به تغییرات سیاسی مفید در کشور نداشتند. بن علی تنها یک روز قبل از سقوط از قدرت و در آخرین سخنرانی‌اش در ۱۳ ژانویه ۲۰۱۱ یک سری امتیازات اقتصادی و اصلاحات سیاسی نظیر نامزد نشدن خود در انتخابات ۲۰۱۴، آزادی مطبوعات و پایان سانسور اینترنت را متعهد شد که انجام دهد اما او دیگر فرصتی برای انجام این اقدامات و اعتباری نزد مردم نداشت (Paciello, 2011: 9).

از مقایسه میان رژیم‌های اقتدارگرای شمال آفریقا این نتیجه بدست آمد که حکومت بن علی بیشترین کنترل، نظارت، محدودیت و مسدود کردن سایت‌ها، محتوای اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها را بوجود آورد. در دوران بن علی رسانه‌های تونس در سایه اختناق و سرکوب رژیم قادر نبودند که وظایف اصلی خودشان را انجام دهند. کارکردهایی همچون آگاهی بخشی به مخاطبان، انتقال ارزش‌های فرهنگی، سرگرمی و تفریح و نیز تفسیر موضوعات اجتماعی اساسی که در واقع نقش رسانه‌ها را در جوامع جدید شکل می‌دهند، امکان پذیر نبود (سورین و تانکار، ۱۳۸۱: ۲۰۶). این محدودیت تنها مختص نهادهای مدرن نبود بلکه بن علی با ابزار قانون برای مساجد نیز محدودیت ایجاد کرد. بدین نحو که قانون تصویب کرد که مساجد تنها نیم ساعت قبل از اذان مجاز به بازگشایی بودند و نمازگزاران هر مسجد نیز باید اهل آن محل می‌بودند. در چارچوب این قانون اگر کسی در مسجدی غیر از مسجد محله خود نماز می‌خواند، امام جماعت آن مسجد موظف بود او را اخراج کند و این امر را به مقامات دولتی گزارش کند (حامدی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۸۴). این چنین تونس با اینکه یک کشور اسلامی در شمال آفریقا به شمار می‌رفت، اما از فعالیت‌های اسلام‌گرایان خبری نبود، و ماموران امنیتی و پلیس مخفی آن کشور به شدت مراقب مسلمانان و بخصوص جوانان در مساجد بودند، و ائمه جمعه اجازه نداشتند خارج از آنچه بر آنان دیکته شده سخنی بگویند. در حقیقت در دوره پیش از انقلاب ۲۰۱۱ بویژه در زمان حاکمیت بن علی «دوره‌ای از کیش شخصیت و «خودکامگی مبتنی بر لائیسیته» تجربه شد» (کلانی، ۱۴۰۰: ۴۳۵).

همه آنچه در نادیده گرفتن حقوق مردم در زمینه‌های مشارکت سیاسی، آزادی مذهبی، حق حیات، آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها و ... در دوران حکومت بن علی در کشور تونس بیان شد دال بر وجود یک دولت اقتدارگرایی بود که با زور و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم، حیات سیاسی خود را طی ۲۳ سال در تونس ادامه داد. البته در این سیستم، نه تنها مردم از نظر آزادی‌های مدنی و سیاسی طی سالهای گذشته در وضعیتی بسیار نامناسب قرار داشتند بلکه این کشور همچنین از میزان فساد سیاسی و اقتصادی رنج می‌برد: بر اساس گزارش شفافیت بین المللی، تونس در سال ۲۰۱۰ از نظر سطح فساد بین ۱۸۰



کشور رتبه ۵۹ را به خود اختصاص داده بود (Transparency International: 2011). این وضعیت شرایط سیاسی به انضمام اقتصادی سبب شد که مردم تونس در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ارتباطی و فرهنگی در عمل از حق تعیین سرنوشت محروم شوند.

#### ۴-۱. روابط متقابل دولت آمریکا و تونس

روابط تونس و دنیای غرب همواره محکم و پا برجا بوده است. دوران جنگ سرد، تونس در بلوک غرب قرار داشت. در این میان فرانسه به دلیل پیوندهای دیرینه با تونس نقش درجه اولی در حمایت‌های مالی، فنی، اقتصادی و سیاسی تونس داشته است، و در واقع شریک درجه اول اقتصادی و سیاسی تونس بوده است نظر به اهمیت جایگاه راهبردی تونس در مدیترانه از دهه ۱۹۷۰ م، روابط تونس و آمریکا رو به گسترش نهاد. از ۱۹۸۴ م/۱۳۶۳ ش بیش از ۱۰۰ میلیون اسلحه و تجهیزات نظامی پیشرفته آمریکایی به تونس فروخته شد (امیرشاهی، ۱۳۷۳: ۹۴-۹۵). این رابطه در قالب اقتصادی، تجاری و نظامی میان دو کشور تداوم پیدا کرد. در سفر رامسفلد وزیر دفاع آمریکا به تونس خواستار گسترش روابط نظامی میان دو کشور شد و در دیدار با رهبران این کشور درباره نیاز به اصلاحات سیاسی و برقراری امنیت تأکید کرد. رامسفلد پس از دیدار و گفتگو با زین العابدین بن علی رئیس جمهور و دیگر مقامات ارشد تونس در جمع خبرنگاران خاطر نشان کرد که تونس و آمریکا درباره توافقنامه وضعیت نیروها که موجب گسترش مانورهای نظامی تونس و آمریکا شد و دیگر فعالیت‌ها بحث و گفتگو کردند. توافقنامه قوانین نیروها، قوانینی را برای کنترل حضور نظامیان آمریکایی در یک کشور میزبان با تعیین حقوق قانونی و مسئولیت‌های پرسنلی نظامی تعیین کرد. آمریکا اخیراً ۱۰.۵ میلیون دلار در قالب کمک مالی نظامیان خارجی و ۱۰.۹ میلیون دلار دیگر برای آموزش و تعلیم آنها در اختیار تونس قرار داد (جلال زاده، ۱۴۰۲).

#### ۴-۲. رویکرد دولت آمریکا نسبت به حق تعیین سرنوشت مردم تونس

در رابطه با مواجهه دولت ایالات متحده آمریکا با تحولات تونس در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۰، با توجه به فاصله کوتاه بین آغاز و اتمام اعتراضات، نوعی از بلا تکلیفی اولیه را می‌توان مشاهده کرد. علی‌رغم اقتدارگرایی و شخصی بودن قدرت، فقدان آزادی‌های اساسی نظیر آزادی بیان و مطبوعات، تعرض به حقوق افراد و نقض گسترده حقوق بشر، سرکوب شدید جریانات معترض و اپوزیسیون در کشور تونس، ایالات متحده آمریکا تلاش کرد تحولات تونس را مدیریت و مهار کند. در گزارشی دقیق‌تر می‌توان گفت که «تا روز چهارده ژانویه ۲۰۱۱ یعنی روز فرار بن علی به کشور عربستان با توجه به آینده مبهم



اوضاع در تونس، دولت آمریکا سیاست بیطرفی را اتخاذ و بیشتر نظاره گر تحولات در آن کشور بود. بدین معنی که ایالات متحده آمریکا تا زمان سقوط بن علی رئیس جمهور تونس از معترضان حمایت نکرد، بلکه برای نشان دادن بی طرفی خود با هدف نزدیک ماندن به دو طرفی که احتمال غلبه هردوی آنها وجود داشت، موضع روشنی به سود معترضان نگرفت» (احمدیان: ۱۳۹۰). ایالات متحده آمریکا از یک طرف شاهد سقوط یکی از متحدان و حافظان منافع خود در کشور تونس است و از طرف دیگر با اعتراضات فراگیر مردم آن کشور به نقض بنیادین و سیستماتیک حقوق بشر، نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم و ارزش‌های دموکراتیکی که همواره آمریکایی‌ها معتقدند به آن‌ها پایبندند، مواجه شده است. اگرچه آمریکا باید در راستای تأمین منافع ملی خود در کنار رژیم بن علی بایستد ولی دفاع از ارزش‌های دموکراتیک اعلامی آن کشور را با چالش مواجه کرده است. هیلاری کلinton وزیر خارجه وقت دولت آمریکا این بلا تکلیفی و سردرگمی هیات حاکمه آمریکا را اینگونه توضیح می‌دهد که «مساله اصلی ما این بود: چگونه باید توازنی بین منافع استراتژیک و ارزش‌های اصیلمان برقرار می‌کردیم؟». وی کابینه اوباما را در مواجهه با بهار عربی به ایده آل‌یست و رئالیست‌ها تقسیم می‌کند و معتقد است شکافی نظری در کابینه در مورد چگونگی مواجهه با بهار عربی وجود داشت. او بسیار ظریف و غیرمستقیم اوباما را در طیف ایده آل‌یست‌ها قرار می‌دهد که تلاش مردم تونس و یمن را برای دموکراسی و آزادی ارج نهاده و برای آرمان دموکراسی، متحدان سابق را پشت در گذاشتند. کلinton اما خود را در کنار جو بایدن، رابرت گیس و تام دونیلون در جبهه رئالیست‌ها قرار می‌دهد که معتقد بودند «در این قیام‌های مردمی تا زمانی که تصویری شفاف از سرنوشت آینده متحدان آمریکا از قبیل اردن و اسرائیل روشن نشده است، نباید متحدان خود را پشت درب بگذاریم» (Clinton, 2013: 339).

در چارچوب همین تحلیل می‌توان گفت که تا وقتی که منافع امنیتی آنان در منطقه حفظ شود، قتل، شکنجه و آزار مردم تونس توسط بن علی اهمیتی نداشت. اما بعد از اینکه آمریکا از ماندن بن علی در قدرت ناامید شد و پیروزی مردم را نزدیک دید، مواضع روشن‌تری نسبت به قیام مردم علیه بن علی به منظور جابجایی مهره‌های خود گرفت. در واقع امر تا زمان سقوط حاکم دست‌نشانده تونس، ایالات متحده آمریکا به وضوح جانب معترضان را نگرفت. اوباما در بیست و چهارمین روز از بحران تونس، موضع خود را مطرح کرد و در نهایت در روز بیست و هفتم شورش به صراحت از حمایت بن علی عقب نشینی و حمایتش را از جنبش دموکراسی خواهانه مردم تونس اعلام کرد. بعد از پیروزی مردم تونس اوباما در موضع‌گیری ای که با تحلیل خانم کلinton هم، همخوانی داشت، پیش از همه ابتدا



شجاعت مردم تونس را تحسین کرد، در حالی که کشورهای اروپایی و در رأس آنها فرانسه سکوت کرده بودند، واشنگتن اگرچه از دو هفته قبل از انقلاب، مواضع انتقادی نسبت به حکومت بن علی داشت ولی با سقوط وی، از انتخاب مردم تونس استقبال کرد (ایسنا: ۱۳۹۲). براین اساس می‌توان گفت از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران آمریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ کردند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق، مانع به خطر افتادن منافع بلند مدت آمریکا در خاورمیانه شوند (کریمی و ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۱۱۰). یکی از راههای مدیریت تحولات تونس یا تضمین منافع آمریکا این بود که دولت آمریکا در قالب پاسداشت ارزش‌های دموکراتیک آمریکایی با گسترش فعالیت‌های دیپلماتیک خود در تلاش بود تا از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان تندروی تونس در آینده این کشور، پیش‌گیری کنند. در واقع تأثیر تحولات تونس به منافع آمریکا در منطقه که نمود آن در سقوط بن علی به عنوان متحد واشنگتن در خاورمیانه و نیز گسترش ناامنی از طریق ظهور تروریسم بنیادگرا در اکثر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا مشاده می‌شود، برای غرب به خصوص آمریکا پیامدهای ناگواری در برداشته و بنابراین امریکایی‌ها در صدد مدیریت تحولات برآمدند (احمدیان، ۱۳۹۰). لذا بعد از انقلاب نیز با تأکید بر ارزش‌های دموکراسی و همراهی با انقلابیون، در راه حفظ منافع خود تلاش می‌کردند. چنانکه یک هفته پس از انقلاب، معاون وزیر خارجه آمریکا، ضمن دیداری از تونس و ملاقات با رهبران جامعه مدنی، احزاب اپوزیسیون و دولت موقت اعلام کرد: «ایالات متحده آمریکا برای کمک به تونس در برگزاری انتخاباتی آزاد، شفاف و فراگیر که پایه حکومت و نظامی نوین در تونس باشد، آماده است» (احمدیان، ۱۳۸۹).

در مجموع می‌توان رویکرد آمریکا در قبال مسئله حق تعیین سرنوشت مردم و گذار به دموکراسی در تونس را اینچنین جمع بندی کرد که اگرچه امریکایی‌ها از عملکرد دولت بن علی انتقاد کرده بودند، عدم موضع‌گیری شفاف آنها نشان دهنده پیچیدگی و ابهام مسئله و عدم توان آنها در صحنه خوانی تحولات تونس بود. به تعبیری دیگر، امریکایی‌ها تلاش می‌کردند با پیش‌برد نوعی توازن رفتاری، ملاحظات هر دو طرف درگیری را مدنظر قرار دهند. اگرچه آنها منتقد عملکرد دولت بن علی بودند و بارها به او برای توسعه سیاسی تذکر داده بودند اما نقش و جایگاه تونس در سیاست خارجی آمریکا و منافع آن کشور برای آمریکا داشت سبب شد موضع قاطع و شفافی در برابر بن علی اتخاذ نکند. با تضعیف جایگاه بن علی در تونس، مقامات آمریکایی جانب مردم را گرفتند و به نوعی سوار بر موج تحولات این کشور شدند. اوباما در سخنرانی خود در مورد چارچوب جدید سیاست خارجی آمریکا در



قبال منطقه خاورمیانه، تونس را به عنوان کشوری مثال زد که حرکت در مسیر تعیین سرنوشت خود را آغاز کرده است. همچنین مقامات دولت اوپاما بعد از موفقیت قیام مردم، بر نقش تونس به عنوان الگویی مهم در گذار به دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا تأکید و حمایت قوی خود از روند دموکراسی خواهی در این کشور را اعلام نمودند. موضعی که ثابت شد در راستای مدیریت تحولات و منافع درازمدت آمریکا بوده است.

## ۵. رابطه دولت و جامعه در کشور بحرین

بحرین از دوره هخامنشیان از نظر سیاسی و اقتصادی وابسته به ایران بوده است. در سال ۱۵۱۴ به تصرف پرتغالی‌ها درآمد. در دوره شاه عباس اول، ایران موفق شد این منطقه را از پرتغالی‌ها باز پس گیرد. اما بار دیگر و در سال ۱۷۸۳ «شیخ احمد بن خلیفه» از خاندان خلیفه که اصالتاً عربستانی بودند، این منطقه را به تصرف خود درآورد. شیخ سلمان بن احمد آل خلیفه در ۱۸۲۰ با امضای قرارداد سیاسی با انگلستان، تحت الحمایه آن کشور شد. در سال ۱۹۷۱ با اعلام انگلستان مبنی بر خروج از خلیج فارس و با توافق ایران، بریتانیا و آمریکا، مسئله بحرین به سازمان ملل واگذار شد. این سازمان با انجام یک نظرخواهی به استقلال بحرین از ایران رأی داد و این کشور را به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل پذیرفت (بهرامی، بی تا). کشور بحرین اکثر جمعیت آن (بیش از ۶۰ درصد) شیعه هستند (غفاری و جندقی، ۱۴۰۱: ۱۰۲). این کشور به عنوان عضو کوچک شورای همکاری خلیج فارس در همسایگی ایران، عربستان، قطر و امارات متحده عربی با حکومتی پادشاهی، تحت حکومت آل خلیفه قرار دارد. از سال ۱۹۹۹ و با مرگ شیخ عیسی بن سلمان آل خلیفه، زمام حکومت به دست فرزندش «حمد بن عیسی آل خلیفه» رسیده است. حمد بن عیسی آل خلیفه در سال ۲۰۰۲ کشور را به یک پادشاهی مشروطه تبدیل کرده و عنوان خود را از امیر به پادشاه، تغییر داده است. در این کشور، نخست وزیر، رئیس دولت و کابینه وزرا است که توسط پادشاه تعیین می‌شود. قوه مقننه در کشور بحرین دارای دو مجلس شورا و نمایندگان است. هر دو مجلس در این کشور دارای ۴۰ عضو هستند. اعضای مجلس شورا را پادشاه بر می‌گزیند و اعضای مجلس نمایندگان را مردم انتخاب می‌کنند. بیش از ۷۰ درصد مردم بحرین مسلمان و مابقی مسیحی، هندو و بودایی هستند. در این کشور، حدود ۱۵ حزب سیاسی از جمله مذهبی، لیبرال، چپ و بعضی به صورت شکلی اجازه فعالیت دارند. حکومت استبدادی و غیرپاسخگو در بحرین با اعمال تبعیض‌های قومی، نژادی و مذهبی، ابتدایی‌ترین اصول حقوق بشر و از جمله حق تعیین سرنوشت مردم را نادیده می‌گرفت. در این کشور، شیعیان از اکثریت قابل توجهی برخوردار هستند، ولی خانواده حاکم بر این



کشور یعنی آل خلیفه و اکثریت نخبگان سیاسی به آیین تسنن تعلق دارند و شیعیان بحرینی همواره مناصب سیاسی و فرصت‌های اقتصادی محدودی داشته و از تبعیض‌های گوناگون مذهبی رنج می‌بردند: از جمله این حقوق می‌توان به مواردی مانند ممانعت از استخدام در بخش‌های دولتی، بویژه پلیس، نیروهای مسلح و وزارت خانه‌های مهمی چون وزارت کشور، وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و نهادهای امنیتی اشاره کرد (سلطانی و خورشیدی، ۱۳۹۲: ۹۵۱). رفتارهای تبعیض آمیز حکومت علیه شیعیان به مشاغل و محدودیت‌های وابسته بدان محدود نبوده است بلکه حکومت آل خلیفه با ترفندهای مختلف سعی در تغییر بافت جمعیتی این کشور با هدف از اکثریت انداختن شیعیان داشته است که نمونه آن دادن تابعیت به مهاجران سنی، پاکستانی، بنگلادشی و اردنی بوده است. چنانکه حکومت بحرین از این افراد در تشکیلات نظامی و پلیسی استفاده می‌کرد که اثبات گر این مسئله است که این کشور با مشکل فرقه گرایی و تبعیض مذهبی مواجه بوده است (هاشمی نسب، ۱۳۸۹: ۲۷). در کنار چنین اقداماتی، حکومت آل خلیفه با ترویج یکسری سیاست‌های تبعیض آمیز اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به نقض حقوق اولیه شیعیان اقدام کرد:

۱- توزیع ناعادلانه درآمدهای نفتی ۲. نرخ بالای بیکاری شیعیان به ویژه در میان جوانان ۳- توزیع نابرابر زمین و مسکن ۴- فرصت‌های آموزشی نابرابر (حتی زمانی که دانشجویان شیعه جزو ۱۰ درصد برتر کلاس خود هستند، از پذیرش آنها در دانشگاه‌ها خودداری می‌شود. این در حالی است که دانشجویان سنی که کمتر واجد شرایط هستند را می‌پذیرند). ۵- استخدام کارگران خارجی با دستمزد ارزان که مشاغل را از شیعیان بومی دور می‌کند و حضور کم شیعیان در مشاغل دولتی. ۶- فساد در داخل رژیم موضوع دیگری بود که به تعمیق شکاف میان دولت و جامعه در کشور بحرین انجامید (سردارنیا و همکاران، ۱۴۰۳: ۲۳۶). البته سیاست‌های حکومت آل خلیفه محدود به ظلم به شیعیان نماند بلکه علاوه بر مخالفت شیعیان بحرین با حکومت، برخی مخالفت‌ها بین فرقه‌ای شد. مسائلی مانند سرکوب، فساد و تابعیت غیر شهروندی، از جمله در سرویس‌های امنیتی، سنی‌ها را نیز خشمگین نمود. رفتار اقتدارگرایانه روزافزون رژیم، باعث نارضایتی در خطوط فرقه‌ای نیز شده بود، به گونه‌ای که در جریان قیام ۲۰۱۱ در بحرین برخی سنی‌ها نیز دستگیر شدند (سردارنیا و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۳۶). بنابراین ساختار سیاسی و حقوقی دولت بحرین بواسطه نقض بنیادین و سیستماتیک حقوق بشر و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم بحرین بویژه شیعیان و تبعیض‌های اعمالی و نقض حقوق بشر از سوی رژیم آل خلیفه باعث شد که مردم طی سالیان متمادی به سیاست‌های این دولت اعتراض کنند که اوج این اعتراضات در سال ۲۰۱۱



اتفاق افتاده است. تظاهر کنندگان بحرینی به طور مشخص پنج درخواست اصلی از دولت آل خلیفه داشتند:

۱- محدود کردن قدرت آل خلیفه از طریق تغییر قانون اساسی

۲- افزایش اختیارات شورای نمایندگان

۳- رفع معضل بیکاری و افزایش فرصت‌های اقتصادی

۴- جایگزین کردن پست‌های حساسی که تحت کنترل اعضای آل خلیفه باشند

۵- اصلاح در قانون انتخابات و آزادی بیشتر انتخاباتی (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

در درخواست ابتدایی مردم هیچگونه نگاه براندازانه در قضایای بحرین وجود نداشت و تمام مقامات و افراد دخیل در قضایا اصرار داشتند در چارچوب وضعیت موجود و نظام مستقر بدنبال اصلاحات هستند. اما این درخواست منطقی و حداقلی مردم با شدیدترین روش‌ها سرکوب شد (کدخدایی، ۱۳۹۲: ۶۳-۴). در حقیقت، حکومت آل خلیفه در مقابل همه این شکاف‌ها و اختلافات در رابطه دولت و جامعه، تنها در یک زمینه مهارت داشت و آن هم استفاده از دستگاه سرکوب بود. شگفت آنکه این حکومت در راه سرکوب ملت خویش از دولت‌های منطقه یا اتباع کشورهای دیگر برای سرکوب شهروندان بحرینی استفاده می‌نمود. چنانکه در ۱۵ مارس ۲۰۱۱، دولت عربستان سعودی بنا به درخواست حکومت بحرین، ۱۲۰۰ نیروی نظامی خود را به همراه تانک و سایر خودروهای نظامی، برای سرکوب اعتراضات، به این کشور ارسال داشت. دولت بحرین در کشور «شرایط اضطراری» برقرار کرد و به نیروهای نظامی اجازه داد که برای پایان دادن اعتراضات از تمام توانشان استفاده کنند. تانک‌ها به تخریب اردوگاه معترضان در میدان لوء لوء که تبدیل به نمادی برای مقاومت گردید، شروع کرده بودند (موسی زاده و رنجبر، ۱۳۹۱: ۱۶۵). یکی از مواردی که در جریان ناآرامی‌های بحرین قابل ذکر است، استفاده نیروهای پلیسی و امنیتی از گازهای سمی برای سرکوب اعتراضات در این کشور است و بنا به گفته انجمن پزشکان حامی حقوق بشر از آغاز ناآرامی‌ها در این کشور، بسیاری بر اثر استعمال گازهای سمی از جمله گاز اشک آور کشته شدند و در گزارش منتشر شده از سوی کمیسیون مستقل تحقیق بحرین، مواردی از قبیل قتل‌ها، بازداشت‌ها، ناپدیدسازی اجباری، تخریب اماکن مذهبی و مواردی دیگر ذکر شده که از جمله نقض‌های حقوق بشری به شمار می‌آیند (موسی زاده و رنجبران، ۱۳۹۲: ۲۲). این نحوه برخورد حکومت مستقر باعث شد که با اوج گرفتن این اعتراضات، مردم معترض، نه تنها به اصلاحات سیاسی بسنده نکردند، بلکه خواستار تغییر حکومت در این کشور نیز شدند (Baroud, 2011). اما در اینکه موضع



گیری دولت آمریکا در قبال نقض گسترده حقوق بشر از سوی دولت بحرین چه بوده است؟ وابسته به مطالعه روابط متقابل دو دولت آمریکا و بحرین است.

## ۱-۵. روابط متقابل دولت آمریکا و بحرین

خاورمیانه و خلیج فارس به دلایل داشتن منابع غنی انرژی و موقعیت خاص استراتژیک از اهمیت خاصی نزد ایالات متحده آمریکا برخوردار هستند. پس از خروج انگلستان در دسامبر ۱۹۷۱ ایالات متحده آمریکا، همواره بدنبال تثبیت هژمونی بر منطقه و جهان بوده و بالطبع خاورمیانه و خلیج فارس به دلیل ویژگی‌های متمایزی که دارند در اولویت هستند. به عبارتی دیگر تسلط بر خاورمیانه را می‌توان پیش زمینه هژمونی بر جهان قلمداد کرد (تخشید و نوریان، ۱۳۸۷: ۱۱۳). از این جهت که خلیج فارس یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان است که بواسطه وجود منابع نفت و گاز به «مخزن انرژی جهان» معروف است و همواره درگیری‌ها و مناقشه‌هایی وجود دارد که قدرت‌های خارجی را به این بهانه به این منطقه می‌کشاند. ایالات متحده آمریکا به عنوان یک کشور مداخله‌گر، مناطق مهم و راهبردی دنیا، از جمله منطقه خلیج فارس را منطقه نفوذ و حیات خلوت خود می‌داند و این منطقه را مرکز ثقل استراتژی‌های خود دانسته و راهبردهای مهمی را در این منطقه دنبال می‌کند (درج و یزدانی، ۱۳۹۸: ۴). زیرا عدم توجه به این منطقه حساس و بحران خیز به ضرر امنیت ملی این کشور تلقی می‌شود (ازغندی و جهانگیری، ۱۳۹۷: ۱۰).

این حساسیت برای کشورهایی که منافع خوبی برای دولت آمریکا دارد، زیاد است چنانکه کشور بحرین یکی از جمله کشورهایی است که آمریکا در آن منافع درونی شده و گسترده دارد. بحرین اولین کشور جنوب خلیج فارس است که در آن نفت کشف شده است که با توسعه صنعت نفت در بحرین رابطه دو کشور گسترش یافت. اما پایان جنگ جهانی دوم (قبل از جدایی بحرین) که آمریکا به دنبال تلاش‌هایی جهت مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای بود، سرآغازی بر برقراری روابط امنیتی آمریکا و بحرین بود (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۱۶-۱۱۷). توسعه این رابطه تنها خواست آمریکایی‌ها نبود بلکه از سوی دیگر، حاکمان آل خلیفه نیز در تلاش هستند تا با افزایش ارتباطات با بازیگران منطقه‌ای و کسب حمایت امنیتی کشورهای فرمانطقه‌ای مانند آمریکا بقای خود را تضمین کنند و همواره نقش خود را در راستای سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده تعریف می‌کنند (بهرامی. بی تا). لذا طبیعی است که دولت ایالات متحده آمریکا نیز در منطقه و به طور خاص گسترش روابط با کشور بحرین، در راستای کنترل منابع نفت و انرژی کشورهای منطقه خلیج فارس است که بیش از ۵۰ درصد منابع نفتی جهان را دارد. چرا



که تسلط بر این منطقه تضمین کننده سلطه هژمونیک آن دولت در عرصه سیاست جهانی است. از اینرو راهبرد مهمتر ایالات متحده آمریکا در منطقه و بویژه در بحرین راهبرد امنیتی-دفاعی است. به عبارتی دیگر نقطه کانونی روابط آمریکا و بحرین پیوندهای نظامی-امنیتی دو کشور است. مسائل امنیتی و دفاعی مهم ترین خصیصه روابط دو کشور ایالات متحده آمریکا و بحرین است. ستاد مرکزی (فرماندهی مرکزی) نیروی دریایی ایالات متحده و همچنین یگان پنجم نیروی ایالات متحده در بحرین حضور دارند که نشان از اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک بحرین در سیاست خارجی ایالات متحده دارد (بهرامی، بی تا).

در سال ۱۹۴۸، بحرین میزبان ناوهای آمریکایی در خلیج فارس شد. بعد از گذشت چیزی حدود پنجاه سال از این تاریخ، یعنی در سال ۱۹۹۵ (پس از بحران دوم خلیج فارس) آمریکا مجدداً برای حضور مداوم در خلیج فارس و اقیانوس هند، ناوگان پنجم نیروی دریایی خود را در این کشور سازماندهی کرد (اسدی، ۱۳۸۵: ۲۸). به نظر این شرایط مقدماتی زمینه ساز دو هدف راهبردی ایالات متحده آمریکا یعنی تضمین امنیت عبور انرژی از منطقه به عنوان عامل محرک صنعت و اقتصاد کشورهای غربی و هم امنیت نظامی و سیاسی شرکا و متحدان در منطقه لازم‌آش مداخله در امور کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس در مواقع بحرانی بوده است. در نتیجه رابطه دولت آمریکا و بحرین در قالب یک پیمان دفاعی ده ساله در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱ تداوم پیدا کرد بدین ترتیب که هفت ماه پس از جنگ خلیج فارس این پیمان امضا شد و در اکتبر ۲۰۰۱ آن را تمدید کردند (Katzman, 2011: 13). با این اوصاف باید دید که موضع گیری دولت متحده آمریکا در قبال تحولات سیاسی و انقلابی مردم برای به دست گرفتن حق تعیین سرنوشتشان چه بوده است؟

#### ۵-۲. رویکرد دولت آمریکا به حق تعیین سرنوشت مردم در بحرین

شواهد نشان می‌دهد زمانی که مردم بحرین در پی تعیین حق سرنوشت خود بودند دولت آمریکا در قبال بحران سیاسی بحرین و در دفاع از دولت حاکم موضع گیری کرد. چنانکه دولت آمریکا در مقابل سرکوب و خشونت دولت بحرین و دخالت عربستان سعودی، در این کشور «سکوت» اختیار کرد و ظاهراً همچنان رژیم آل خلیفه را توصیه به اصلاح سیاسی و گفتگوی ملی نمود. این توصیه‌های دیپلماتیک و رسمی در حالی صورت می‌گرفت که هیلاری کلینتون در سفر ۳ دسامبر ۲۰۱۰ خود به بحرین گفته بود: «تحت تأثیر تعهد دولت بحرین به مسیر دموکراتیکی که در حال پیمودن آن هستند، قرار گرفته‌ام.» به تدریج و با پیشرفت جنبش مردمی در بحرین، موضع دولت آمریکا در قبال بحرین، در راستای سکوت و حمایت



ضمنی از رژیم آل خلیفه و دخالت نظامی عربستان و امارات در این کشور تغییر پیدا کرد. چنانکه هیلاری کلینتون در روزهای پس از مداخله عربستان در بحرین از حقوق قانونی و حاکمیتی دولت این کشور برای دعوت از دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس برای مداخله در بحرین سخن راند. در حالیکه حداقل این انتظار از آمریکا می‌رفت که با وجود ژست‌های حقوق بشری و دموکراسی خواهی این کشور در عرصه جهانی، مداخله برای سرکوب جنبش مردمی را از طرف کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس محکوم نماید (ابراهیمی و همکاران ۱۳۹۱:۱۲۲). در ادامه رهبران دولت آمریکا، جنبش سیاسی مردم بحرین را مصادره کردند. بدین ترتیب که باراک اوباما در نطق خاورمیانه‌ای خود در ۱۹ می ۲۰۱۱ از دیرینه بودن روابط آمریکا-بحرین و تعهد آمریکا به امنیت بحرین سخن راند، و بدون هیچ گونه اشاره‌ای به اشغال بحرین بوسیله عربستان، ایران را متهم به فرصت طلبی از ناآرامی‌ها در این جزیره کرد (ابراهیمی و همکاران ۱۳۹۱:۱۱۶). بدین نحو بود که دولت آمریکا بتدریج حرکت انقلابی مردم بحرین را با فرصت طلبی ایران و دخالت آن پیوند زدند. لازم به ذکر است که چنین رویه‌ای بعد از چند ماه بدتر هم شد چرا که باراک اوباما به عنوان دموکرات ترین چهره سیاسی دولت آمریکا که حتی در موقعیتی مشابه در تونس طرفدار حمایت از ارزش‌های دموکراسی خواهی بود در سخنرانی خود طی اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۱ از تلاش‌های مقامات بحرینی در جهت ایجاد اصلاحات در کشور بحرین قدردانی کرد، بدون اینکه اشاره‌ای به اقدامات خشونت آمیز آل خلیفه در قبال خیزش‌های مردمی داشته باشد (Katzman, 2012: 17).

بدین ترتیب شد که موضع گیری دولت دموکرات (نه جمهوریخواه) در آمریکا در مقابل حرکت مردم بحرین نسبت به جنبش مردم تونس، یکدست و خالی از تردید بود. چرا که ایالات متحده آمریکا علی رغم شعارهای خود مبنی بر دفاع از ارزش‌های دموکراتیک از جمله حقوق بشر، دموکراسی و آزادی از حق مردم بحرین برای تعیین سرنوشت خود یا برای دستیابی به دموکراسی جلوگیری کرد و منافع خود را بر منافع مردم معترض بحرین نادیده گرفت و با نقض سیستماتیک حقوق بشر بوسیله ابزار نظامی حکومتی و هم دعوت از شورای همکاری خلیج فارس و استقبال از لشکرکشی عربستان سعودی و امارات متحده عربی برای سرکوب کردن مردم، مقدم دانست و با عبور از رویکردهای اخلاقی و هنجاری، برای حفظ منافع خود مجبور شد با حکومت غیردموکراتیک منطقه در حالیکه چهره خشن خود را به مردمشان نشان داده بودند، همکاری کند (کریمی، ۱۳۹۴:۱۲۰). در تحلیل چنین سیاستی که بیش از هر چیز «تضاد بین ارزش و منفعت در سیاست خارجی آمریکا را آشکار ساخت، به نحوی که دولت آمریکا



اصول و ارزش‌های دموکراسی را فدای منافع استراتژیک و امنیتی خود نمود و از حفظ موجودیت حکومت آل خلیفه و سرکوب مخالفین حکومتی پشتیبانی کرد (هدایتی شهید آنی و مناف زاده، ۱۳۹۹: ۲۵۱)، می‌توان به دلایل متعددی که در چارچوب نوعی نگاه رئالیستی قابل فهم است، مراجعه کرد: چنانکه قبلاً گفته شد کشور بحرین یکی از متحدان قدیمی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس به شمار می‌آید، به گونه‌ای که ایالات متحده همواره از بحرین به عنوان اصلی‌ترین متحد غیر ناتوی خود یاد می‌کرد. از همین رو، این کشور در محاسبات نظامی و راهبردی کاخ سفید جایگاه ویژه‌ای داشته است و در نتیجه، سرنگونی رژیم آل خلیفه در بحرین می‌توانست در تضاد با منافع واشنگتن و متحدان منطقه‌ای آن قرار بگیرد. یکی از اساسی‌ترین چهره‌های این تضاد به این اصل بر می‌گردد که «آمریکا با آگاهی از این موضوع که سقوط حکومت اقلیت دست‌نشانده آل خلیفه در بحرین می‌تواند باعث روی کار آمدن حکومت شیعی و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی ایران با آن و تضعیف عربستان سعودی به عنوان رقیب عمده ایران در منطقه و متحد و حافظ منافع ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس و در نهایت محدود شدن دسترسی نظامیان آمریکا به پایگاه‌های آنان در منطقه» می‌شود و این واقعیت بوده است که باعث شد که دولت آمریکا «به سرکوبی قیام مسلمانان بحرین توسط عربستان چراغ سبز نشان داد» (درج و یزدانی، ۱۳۹۸: ۱۴).

لذا از جهات مختلفی آمریکایی‌ها روی کار آمدن یک دولت شیعی در بحرین را خطر بزرگی برای منافع ایالات متحده و همین‌طور برای ثبات عربستان متحد اصلی واشنگتن در منطقه می‌دیدند: عربستان بزرگترین تولیدکننده نفت جهان است، مناطق عمده نفت خیز این کشور، استان‌های هم‌مرز با بحرین است که شیعی مذهب‌اند. از سوی دیگر، کاخ سفید روی کار آمدن یک دولت شیعی در بحرین را نزدیک شدن بحرین به جمهوری اسلامی ایران، نزدیک شدن بحرین به جمهوری اسلامی ایران، افزایش نفوذ ایران، و هم‌مرز شدن با عربستان می‌داند که خطر عمده‌ای را متوجه منافع آمریکا در منطقه خواهد کرد (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۲۴). البته برخی مساله بحرین را از منظر رویکرد سیاست خارجی آمریکا در کلیت منطقه خاورمیانه تحلیل می‌کنند و استناد می‌کنند به اینکه سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد در منطقه خاورمیانه عمدتاً بر پایه حمایت از اسرائیل و نظام اقتدارگرای ضدکمونیست منطقه و ایجاد راه نفتی منطقه به سمت آب‌های آزاد بود. اما با فروپاشی شوروی و سپس وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، امنیت ملی از دیدگاه سیاستمداران آمریکا تغییر کرد. یکجانبه‌گرایی و مبارزه با تروریسم و تضعیف کشورهای غیرغربی - ضداسرائیل نزد آمریکا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد



(هدایتی شهیدانی و مناف زاده، ۱۳۹۹: ۲۶۰ - ۲۶۱). بدین معنی که دوستی و حمایت یک دولت از اسرائیل عملاً می‌تواند در موضع گیری دولت آمریکا تأثیر بگذارد. چنانکه حمایت از دولت بحرین و نادیده پنداشتن حرکت انقلابی مردم بحرین از سوی دولت آمریکا با نزدیکی محور عربستان و بحرین با اسرائیل نیز در ارتباط بوده است.

### نتیجه گیری

مطالعه مقایسه‌ای پیرامون رویکرد آمریکا در دو کشور تونس و بحرین نشان می‌دهد که مطالعه نظری روشماینده و همکاران درباره رابطه سیاست خارجی دولت آمریکا با دموکراسی با واقعیت مطابقت دارد. وابستگی اقتصادی-امنیتی در رابطه آمریکا با بحرین بیشتر از تونس بوده است و این عامل سبب شد که رویکرد دولت آمریکا تأثیر منفی بر روند دموکراسی سازی در بحرین داشته باشد. وابستگی اقتصادی و وابستگی‌های ژئوپولیتیک میان این دو کشور سبب شد که کشور مرکز در سیاست‌های داخلی کشور بحرین (پیرامون) با حمایت از دستگاه سرکوبگر داخلی مستقیماً دخالت کند و از این طریق، توازن قدرت بین دستگاه دولت و جامعه مدنی را در مسیر دموکراسی سازی برهم زند. به همان میزان که این وابستگی اقتصادی و امنیتی کمتر باشد رابطه دولت آمریکا با کشور پیرامونی در حیطه حق تعیین سرنوشت و گذار به دموکراسی تغییر می‌کند. چنانکه در فرایند انقلاب مردم تونس، دولت آمریکا بسیار محتاط عمل کرد: آمریکایی‌ها ابتدا طرفدار دولت اقتدارگرای بن علی بودند اما به محض اینکه دریافتند که این دولت از عهده مهار و کنترل اعتراضات مردمی بر نمی‌آید و انقلاب مردم به نتیجه می‌رسد، آن را رها کرده و در کنار مردم معترض ایستادند و بر رعایت ارزش‌های دموکراتیک مخصوصاً حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت تأکید نمودند.

در واقع، دولت آمریکا در مقابل سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت مستقر در روزهای انقلاب مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا، رفتارهای متضادی از خود نشان داد. با کشورهایی که منافع مشترک زیادی داشت از آغاز سیاست مداخلات را در پیش گرفت به تدریج که خطر انقلاب برای منافع خود را احساس کرد به طور سفت و سختی به مصادره انقلاب در قالب اسلام سیاسی پرداخت تا حمایت همه جانبه‌ای از دولت پیرامونی خود بعمل آورد. در کشورهایی که منافع کمتری داشت نیز در روزهای اوج انقلاب بنا بر سیاست واقع‌گرایی، خود را پشت ارزش‌های دموکراتیک و آزادی‌های مردم پنهان ساخت. در حقیقت، رفتارهای دولت آمریکا بسته به میزان منافع خود در طیف بندی خاصی قرار می‌گیرد: در جایی که دولت معارض حق تعیین سرنوشت با دولت آمریکا رابطه تیره دارد موضع گیری دولت آمریکا ظاهراً



اخلاقی، آرمانگرایانه و ایده آلیستی است. در مواردی که دولت آمریکا با یک نظام سیاسی اقتدارگرا و در معرض انقلاب و دستیابی به دموکراسی رابطه حسنه دارد رفتار دولت آمریکا به میزان منافع خود و عمق انقلاب وابسته است. هرچقدر منافع دولت آمریکا متنوع و عمیق تر باشد سیاست این دولت با رویکرد ایدآلیستی متناقض تر است.

#### منابع

ابراهیمی، شهروز، صالحی، محمدرضا، پارسایی، سید مهدی، (۱۳۹۱)، بررسی واکنش‌های آمریکا و عربستان به خیزش مردمی در بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دهم، بهار، صص ۱۱۱-۱۴۲.

احمدیان، حسن، (۱۳۹۰)، انقلاب تونس، زمینه‌ها و پیامدها، برگرفته از سایت فصلنامه روابط خارجی به آدرس: <http://www.isvjournals.ir/Fa/essay//68-essay-Farsi-36>.

اخوان خرازیان، مهناز، (۱۳۸۶)، تحول حق تعیین سرنوشت در چهارچوب ملل متحد، مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی، معاونت حقوق و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره سی و ششم، صص ۱۴۲-۹۵.

ازغندی، سید علی رضا و جهانگیری، سعید (۱۳۹۷)، «واکای سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه و چالش‌های پیش روی آن، ابعاد و رویکردها»، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال دوم، شماره ۵، صص ۲۵-۱.

اسدی، بیژن (۱۳۸۵)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: انتشارات سمت.

اصغری آقمشهدی، فخرالدین و فرناز شیرانی (۱۳۹۱)، حق تعیین سرنوشت در اسناد بین المللی و قرآن کریم، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، صص ۱۳۲-۹۹.

امیدی، علی (۱۳۸۵)، قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل، مجله حقوقی، شماره ۳۵، صص ۲۵۰-۲۲۵.

امیرشاهی، ذوالفقار، (۱۳۷۳)، تونس، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

ایسنا، (۱۳۹۲)، تاکید جان کری بر حمایت واشنگتن از تونس، برگرفته از سایت: <http://www.isna.ir/Fa/Print/99113020852-1392/11/30>

بهرامی، محمد (بی تا) بحرین چالش سیاست خارجی آمریکا، مرکز مطالعات خلیج فارس، قابل بازیابی در: <http://www.persiangulfstudies.com/Falindex.asp?p=pages.id=836>

تخشید، محمدرضا و نوریان، اردشیر (۱۳۸۷)، «یک جانبه‌گرایی آمریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۴۱.

ترابی، محمد، علیزاده، حامد، (۱۴۰۲)، بررسی مقایسه‌ای جایگاه جامعه مدنی پس از انقلاب تونس و مصر، دانش تفسیر سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۶، تابستان ۱۴۰۲، صص ۷۸-۱۰۲.



- جلال زاده، سید مجتبی، (۱۴۰۲)، مواضع و رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات تونس، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل شناسی، آمریکا شناسی، دوره ۲۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲، صص ۳۳-۵۶.
- حامدی، منصف، تسخیری، علی، رضایی، حسن (۱۳۸۹)، تحولات کشور تونس و پیامدهای آن، پژوهش‌های منطقه‌ای، ش ۵، پاییز و زمستان، پژوهشکده مطالعات منطقه‌ای پژوهشگاه المصطفی قم، صص ۱۹۰-۱۶۵.
- درج، حمید و یزدانی، عنایت الله (۱۳۹۸)، «تحلیل استراتژی ایالات متحده آمریکا در قبال جنبش مردمی بحرین»، فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۴، مرداد، صص ۵۸-۳۴.
- دهبانی پور، رضا، (۱۳۹۸)، جهانی شدن حقوق بشر و تغییر نظام‌های سیاسی در خاورمیانه، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
- سازمند، بهاره، (۱۳۸۴)، «فرهنگ و حقوق بشر در پرتو جهانی شدن»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۶، تابستان، صص ۶۸-۵۱.
- سردارنیا، خلیل الله، البرزی، هنگامه و مهدوی آرا، محمد (۱۴۰۲) قطر و بحرین، دو تجربه کاملاً متفاوت از ثبات سیاسی پس از بهار عربی، فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره دوازدهم، شماره دوم، تابستان، ۱۴۰۲، صص ۲۴۴-۲۱۳.
- سلطانی، ناصر و خورشیدی، ناصر (۱۳۹۲)، تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا و درک سیاست خارجی آمریکا: با تاکید بر تحولات بحرین و سوریه، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ۴، زمستان، صص ۹۶۴-۹۴۳.
- سو، آلون، (۱۳۹۰)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده راهبردی، چاپ پنجم.
- سورین، ورنر و تانکارد، جیمز، (۱۳۸۱)، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، انتشارات دانشگاه تهران.
- غفاری هشیجین، زاهد، جندقی، حسین، (۱۴۰۱)، پیامدهای عادی سازی روابط اسرائیل و بحرین بر جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه خاورمیانه، سال ۲۹، شماره اول، پیاپی ۱۰۷، بهار، صص ۸۷-۱۰۴.
- قاری سید فاطمی، سید محمد، (۱۳۸۸)، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، دفتر دوم، چاپ دوم.
- قاسمی، غلامعلی، مویدیان، آمینه، (۱۳۹۹)، نسبت حق تعیین سرنوشت و دموکراسی از منظر حقوق بین‌الملل، تحقیقات حقوقی، دوره ۲۳، شماره ۸۹، صص ۲۱۷-۲۴۲.
- قاضی مرادی، حسن، (۱۳۹۷)، گذارها به دموکراسی، نشر اختران، چاپ اول.
- کدخدایی، عباسعلی، (۱۳۹۲)، مجموعه سخنرانی‌های نشست بررسی وقایع اخیر خاورمیانه، معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- کریمی، غلامرضا و ترکاشوند، جلال (۱۳۹۴)، «سیاست‌های راهبردی دولت اوپاما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب‌های مردمی ۲۰۱۱»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۳۷-۹۹.
- کلانی، مانی، (۱۴۰۰)، تونس؛ همزیستی سکولاریسم و بنیادگرایی، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، دوره ۱۱، شماره ۳۹، صص ۴۲۶-۴۴۵.
- لوین، لیا، (۱۳۷۷)، پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، ترجمه جعفر پوینده، تهران: نشر قطره.



موسی زاده، رضا، رنجبر، رضا (۱۳۹۱). بررسی مقایسه‌ای رفتار دوگانه شورای امنیت در قبال تحولات اخیر لیبی و بحرین (۲۰۱۱-۲۰۱۲)، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۳۰، صفحات ۱۵۹-۱۷۳.

موسی زاده، رضا، رنجبران، رضا (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی عملکرد شورای امنیت در قبال تحولات لیبی، یمن و بحرین (۲۰۱۱-۲۰۱۲) از دیدگاه حقوق بین الملل، فصلنامه سازمان‌های بین المللی، سال اول، شماره سوم، پاییز، صفحات ۷-۳۴ مولایی، آیت (۱۳۷۹)، حقوق بشر و حاکمیت ملی، مجله سیاسی و اقتصادی، مرداد و شهریور، شماره ۱۶۵-۱۵۵، صص ۱۲۴-۱۳۰.

هاشمی نسب، سید سعید (۱۳۸۹) «بحران بحرین»، مجله پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره پنجم، ۳۸-۱۹.

هاشمی، محمد (۱۳۸۴)، حقوق بشر و آزادیهای انسانی، تهران: بنیاد حقوقی میزان.

هدایتی شهیدآنی، مهدی و مناف زاده، حسن، ۱۳۹۹، «تناقض نمایی سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات بحرین و سوریه»، فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان، صص ۲۸۱-۲۴۹.

Baroud, Ramzy. November 21, (2011). "Syria uprising Falls victim to Power Players", Foreign Policy Journal.

Clinton, Hillary, (2013), Hard Choices, London, Simon Schuster, P339-355.

katzman.k. (2011) Bahrain: Reform, Security, and S. Policy, Policy, congressional Research Service.

Pacello, I Marcicristina, (2011), Tunisia: changes and challenges of political transition, MEDPRO Technical papers, NO 3.P9.

Panizza, f, (1995), Human Rights in the Processes of Transition and consolidation of Democracy, in Latin American, in Beetham, Politics and Human Rights.

Rueschemeyer, Dietrich (1992); Capitalist Development and democracy; University of Chicago.

Transparency International, (2011), "Corruption Perceptions Index 2010", 2010, Accessed in Jan. 25, 2011, p.3.